



انسان را؟»

• شما این جا چه کار می کنید آقای شعبان؟

«فلسطین خانه ماست، سوریه خانه دوم من. فلسطین و سوریه جنگ است و ایران محل امنی است برای ما که هنر به زندگی مان وصل. قطور آدم می تواند یک مهاجر سوری -فلسطینی باشد و ساکن کشوری که جز خرابه، هیچ برای دادن به ما ندارد و بنشینند و به هنر فکر کنند؟ نمی شود و ایران با مردم مهربانش که لطفشان بیش از معایبشان است، من را از ۲۰۱۳ میزبانند، در دانشگاه هنر، به رشته کارگردانی.»

«محمد شعبان» ۲۷ ساله، با آن موهای بور و چشم های آبی، از نسل سوم مهاجران فلسطینی است؛ از آنها پدر و مادرشان هم در سوریه به دنیا آمده اند و با یک کارت اقامت، خودشان را این طور معرفی می کنند: «مهاجرم، فلسطینی -سوری». پدر بزرگ محمد وقتی ۱۲ ساله بود از فلسطین خارج شد، وقتی خانواده اش را به سوریه رساند دوباره به فلسطین برگشت و در گروه های دفاع از فلسطین که به آنها فدایی می گفتند، فعالیت کرد. او در فلسطین اسیر و محکوم به اعدام شد ولی از زندان فرار کرد و به سوریه برگشت. نه محمد و نه پدر و مادرش هیچ وقت فلسطین را ندیدند و هنوز وقتی می خواهند از سرزمین های اشغالی بگویند، با افتخار می گویند: «فلسطین، وطن ما». محمد هم حالا که نشسته روی صندلی چوبی حیاط کوچک کافه ای در تهران که پر است از پروانه های تازه مهاجر، وقتی می خواهد بگوید «وطن»، جز فلسطین جای دیگری نمی شناسد. او مسأله فلسطین را موضوعی می داند که روبه روی او و هموطنانش ایستاده است و تا حل نشود، زندگی آنها درست نخواهد شد. محمد در دانشگاه سوریه بازیگری خواند، پنج سال پیش به ایران آمد تا در دانشگاه هنر، کارگردانی بخواند و در سال هایی که گذشت، بازیگر شد. اکنون سوری ها او را با نقشش در فیلم «به وقت شام» به یاد می آورند که «براهیم حاتم کیبا» آن را ساخت و یکی از نقش های اصلی فیلمش را به پسر جوانی داد که ایران را و مردمش را دوست دارد. او ایران را فرصتی می داند که می تواند در آن رشته های که دوست دارد، تحصیل کند.

این فرصت برای او در سوریه مهیا نبود چون دانشگاه های سوریه رشته کارگردانی سینما ندارند. خانواده محمد اولش قبول نکردند که او برای تحصیل به ایران بیاید ولی بعد پدرش به او گفت برو. محمد نمی خواهد از بعضی اتفاقات بدی که در ایران برایش افتاده حرفی بزند چون همیشه سعی کرده به نیمة پر لیوان نگاه کند. در این سال ها ایران برای او و بقیه دوستانش تجربه خوبی بوده و محمد حالا در تعدادی از پروژه های تدوین، کارگردانی و ... مشغول به کار است. او چشم های آبی دارد با موها و ریشی بور، شبیه اروپایی ها و خیلی وقت ها برای این که از قضاوت ها در برود وقتی از او می پرسند انگلیسی هستی یا آلمانی؟ به آنها می گوید بله؛ دوستش «خالد» هم می گوید اهل مغرب است و «محمد»، دوست دیگرش می گوید الجزایر. حالا که تحصیلاتش در ایران تمام شده، بیشتر از همیشه دل کنندن برای محمد سخت شده؛ او این روزها، وقتی در خیابان های تهران قدم می زند تا برسد به خانه کوچکش در خیابان ۱۵ خرداد، با خودش فکر می کند انسان قطور از غربتی به غربت دیگر می رود و عادت می کند دوست می دارد و در رفتن برایش سخت است. «ما حتی این جا عاشق می شویم.» برای محمد عشق هیچ زبانی ندارد و در عین حال همه زبان ها را بلد است. او در همه روزهایی که گذشته، معنات تهران شده؛ تهران، شهری بزرگ که تعدادی از هموطنان و هم زبان های او را میزبانی می کند. او در پاسخ به بعضی که می پرسند: «ما می خواهیم هر طور شده از این جا برویم، تو چرا آمده ای ایران؟» می گوید همیشه به فکر رفتن نیست. محمد دوست دارد در جایی که سازگار شده و آرامش دارد، زندگی کند. او در این پنج سال سعی کرده زندگی اش را بسازد، گامی به جلو بردارد، مردم ایران را بشناسد، در میهمانی های آنها شرکت کند و برای خودش دوستانی پیدا کند. محمد می گوید هر جا که می رود سعی می کند با عشق زندگی کند، دور از دعوا و موضوع های ناراحت کننده. او هنوز امیدوار است جنگ تمام شود ولی با وجود این «می داند که جنگ در همه جای دنیا ادامه پیدا می کند و اثرش ماندگار است.» محمد تنها راه حل را فاصله گرفتن و تنها گذاشتن جنگ می داند. او حالا باید به سوریه برگردد و در این صورت یا باید برود سربازی یا باید آن را بخرد به قیمت هشت هزار دلار.

«همه می گویند تو دوست نداری بروی فلسطین؟» بله که دوست دارم. تابستان سال قبل رفته بودم سوریه، دیدم محله مان ویران شده است و البته هیچ حسی نداشتم. وقتی هم بروم فلسطین همین حس را خواهم داشت. من با فلسطین بزرگ شده ام با این که هیچ وقت آن جا نبوده ام. من از بچگی برای فلسطین آواز خوانده ام، در مدرسه یا دوستانم. فلسطین مثل یک مسأله جلوی پای ما ایستاده. این که ما از سوریه به ایران آمده ایم یعنی از غربتی به غربت دیگر رفته ایم. فلسطینی ها از سال ۱۹۴۸

براساس آخرین گزارش یونسکو، سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد تعداد دانشجویان خارجی پذیرفته شده در دانشگاه های ایران در فاصله سال های ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۶ میلادی ۱۶۵ درصد داشته است. این آمار که آخرین به روزرسانی آن متعلق به سال تحصیلی ۲۰۱۷-۲۰۱۶ است، رشد تعداد دانشجویان خارجی در ایران را در بین سال های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۶ دست کم ۳۰۶ درصد اعلام می کند.

محمد قبل از این که به ایران بیاید در سال ۲۰۱۴ از آلمان پذیرش گرفت، زبان آلمانی یاد گرفت و همه شرایط برای مصاحبه و ویزای آلمان برایش آماده بود، ولی آن زمان همه سفارت ها در سوریه بسته شد

تا امروز در حال مهاجرت هستند. تنها چیزی که ما می خواهیم، هویت مان است، حق مان است. ما فلسطینی هستیم، هیچ کس نمی تواند هویتی را که ما از بچگی با آن بزرگ شدیم عوض کند. اسرائیلی ها در مدارس شان به بچه ها روز استقلال اسرائیل در سال ۴۸ را یاد می دهند، در حالی که همان روز برای ما روز نکبت است. از همان موقع تا امروز ما هر روز مهاجرت می کنیم. اما یک روز می آید که همه نقطه های تاریک مشخص می شود و همه اش هم با اسلحه نخواهد بود. هزار راه برای مقاومت وجود دارد.»

محمد هم مثل حسین و بیشتر دوستان سوری اش در جنگ سوریه خیلی از دوستان و همسایه هایش را از دست داد. او می گوید از سال ۲۰۱۲ خیلی ها کشته شدند، خیلی ها مهاجرت کردند و حالا که به خیلی از دوستانش زنگ می زند و می پرسد کجا هستند؟ پاسخ می شنود آلمان، ترکیه، یونان، هر جا. «خب من کجا برگردم؟» او نمی تواند نام کسانی را که به او نزدیک بودند و در جنگ کشته شدند، ردیف کند. «خیلی سخت است، خیلی زیادند.» او از آخرین موشکی می گوید که در دمشق افتاد. جایی در نزدیکی دوست صمیمی اش و او را کشت. سوریه اما همیشه برای او یک درد بوده و فلسطین هزار درد؛ دغدغه همه این سال های برای محمد این بوده که او به عنوان یک فلسطینی نه تنها نمی تواند به کشورش سفر کند، بلکه نمی تواند به بعضی کشورهای عربی مانند امارات، عربستان و ... برود. «چرا؟ مگر من چه کار کرده ام که اجازه ورود به این کشورها را ندارم؟» از نظر محمد، واژه «فلسطینی» یک جرم است، واژه «فلسطینی - سوری» چهار جرم و کسی که فلسطینی - سوری باشد و در ایران زندگی کند، هزار جرم دارد. «من از این جرم خوشحالم. چون وقتی یک کشور عربی درش را به روی من می بندد، ولی کشوری که همان کشور رابطه خوبی با آن ندارد، من را می پذیرد، به آن احترام می گذارم.» او می داند که یک روز می آید که هیچ کدام این کلمات جرم نیستند. او معتقد است همه می دانند که فلسطینی ها هر جا که می روند آدمی که به دیگران تکیه کند نیستند، آنها خودشان می سازند، خودشان کار می کنند و خودشان زندگی شان را پیش می برند. محمد مقاومت را تنها راه نجات فلسطین می داند. او از سه تناقض در طول همه این سال ها می گوید. وقتی اسرائیلی ها کنشی می کنند، فلسطینی ها مجبورند واکنش نشان دهند. «ما ضرب المثلی داریم که می گوید آن چه را که می بینی باور نکن و آن چه را هم که می شنوی نیمی اش را باور کن. ما سوای رسانه ها باید در ک خودمان را از فلسطین پیدا کنیم و بدانیم که همه ما فلسطینی ها هر جای دنیا که باشیم ضد جنگیم و همه مان انسانیم.»

• شما این جا چه کار می کنید آقای یوسف؟

«من محمد یوسفم، ۲۸ ساله؛ اصالتا فلسطینی، اهل روستای اجزم شهر حیفاء، متولد و ساکن سوریه. کارشناسی حقوقم را از دانشگاه دمشق گرفتم و کارشناسی ارشد حقوق را از دانشگاه شهید بهشتی ایران. در سوریه وکیل بودم، در ایران هم مدتی مشاور حقوق بین الملل در یک شرکت حقوقی. من تابعیت سوریه ندارم. من و خانواده ام یک کارت اقامت موقت برای فلسطینی ها داریم. ما مهاجران فلسطینی در سوریه هستیم. ما آن جا غیراز مواردی، حقوق برابر با مردم سوریه داریم. مثلاً ما می توانیم فقط یک خانه به نام خودمان بخریم. سه سال پیش به ایران آمدم. درسم حالات تمام شده و سه ماه پیش از پایان

اگر احساس خواب به شما دست داد در مکان امنی مانند پارکینگ های جاده ای، خودرو را متوقف کنید و از توقف در شانه بزرگراه خودداری کنید.

نامه ام دفاع کردم. چندوقت پیش برای ادامه تحصیل از دانشگاه استانبول بورس تحصیلی گرفتم، ولی دانشگاهم در ایران مدرک موقت یا ریز نمراتم را به من نداد؛ من دو هفته فرصت داشتم که مدارک ما را به سفارت ترکیه برسانم، ولی نشد و بورس سوخت.»

محمد قبل از این که به ایران بیاید در سال ۲۰۱۴ از آلمان پذیرش گرفت، زبان آلمانی یاد گرفت و همه شرایط برای مصاحبه و ویزای آلمان برایش آماده بود، ولی آن زمان همه سفارت ها در سوریه بسته شد و او برای رفتن به آلمان یا باید به ترکیه می رفت که به دلیل درگیری های مسلحانه نمی شد یا به لبنان یا اردن. در مرز لبنان اصلاً اجازه ورود به او ندادند، چون فلسطینی بود و رویسای آلمان برای او این طور تمام شد. همان روزها بود که تصمیم گرفت به بران بیاید و زندگی اش را اینجا بگذراند. محمد اهل «درعا»ست؛ شهری که سال ۲۰۱۱، نخستین تظاهرات اعتراضی در سوریه از آن جاو چند شهر دیگر مانند دمشق، حمات، جبلة، لاذقیه و حمص شروع شد. مادر محمد سوری و پدرش فلسطینی - سوری است و در سوریه به دنیا آمده است. «با این وجود سوری محسوب نمی شوم چون آن جا تابعیت از پدر می آید.» مهم ترین دلیلی که او را مجبور کرد از سوریه بیرون برود، خدمت سربازی بود. او نمی خواست در موقعیتی قرار بگیرد که در جنگ مجبور شود کسی را از طرف مقابل بکشد یا کشته شود. در سوریه قانونی وجود دارد که هر کس که در حال تحصیل است می تواند برای سربازی اش مرخصی سالانه بگیرد و آن را تمدید کند. محمد این راه را ترجیح داد و از وقتی به ایران آمده، دو بار به سوریه سفر کرده است. محمد می گوید زندگی در غربت بالاخره هم بدی دارد هم خوبی. این که آدم هادر غربت با یک فرهنگ، ملت و طرز تفکر جدید آشنا می شوند، زبان جدید یاد می گیرند و ... از نظرش ارزشمند است. بیشترین موضوعی که محمد را در این سال ها اذیت کرده، بر خورد بعضی از مردم با او و هموطنانش است؛ این که می گویند آنها آمده اند جای بچه های شان را بگیرند و از پول آنها خرج می کنند. مردم ایران مثل همه جای دنیا خوب و بد دارند. «همه ما انسانیم و باید فراتر از ملیت ها به هم احترام بگذاریم. انسانیت حرف اول و آخر را می زند.»

«جامعه کشورهای عربی بی قطعنامه را تصویب کرده اند که براساس آن به فلسطینی هایی که بعد از سال ۱۹۴۸ آواره شده و به کشورهای عربی رفته اند، تابعیت آن کشورها تعلق نمی گیرد برای این که حق بازگشت به فلسطین داشته باشند، ولی این اتفاق نمی افتد و این یک ظلم است؛ این یعنی از همه جا رانده و مانده. پدر و مادر ما هم الان نمی توانند به فلسطین سفر کنند یا برای زندگی به آن برگردند، چون اسرائیل اجازه نمی دهد. اسرائیل می خواهد فلسطینی های این راه هم که در داخل کشور زندگی می کنند به بیرون بفرستد چه برسد به این که فلسطینی هایی را که خارج از کشورند دوباره راه بدهد. جنگ در همه جنبه های حیاتی ما تأثیر گذاشته؛ چه خانوادگی چه اقتصادی و چه روابط دوستانه. جنگ نمی تواند هیچ تأثیر خوبی بگذارد و اثر آن ماندگار است. خیلی از دوستان ما شهید و اسیر شدند یا مهاجرت کردند. ما مجبور شدیم به راه غربت برویم و از خانواده دور شویم. اعضای فامیل ما خانه های شان ویران شده است و باید جابه جا شوند. جنگ سوریه جز ویرانی هیچ برای ما نداشت. تنها تعبیر قشنگی که جنگ می تواند داشته باشد تمام شدن آن است؛ این که دیگر هیچ جنگی نداشته باشیم.»

• شما این جا چه کار می کنید آقای عدنان؟ آقای شعبان؟ آقای یوسف؟

حسین و محمد و محمد را جنگ از خانه های شان بیرون کرده؛ نه به اجبار بلکه به اختیار. جنگ، فصل مشترک زندگی آنهاست و ایران، محل امنی تا برای چندسالی، آنها را از خون و مرگ و اسارت برهاند و تحصیل را جای آن بنشاند. چندسال دیگر که بگذرد، راه باز می شود برای بازگشت؛ برای بازگشت به وطنی که جز خرابه نیست و روزهای در پیش، برای آنها پلان هایی است از یک فیلم که از نفس افتاده.

ایران شهر

شهروند

چهارشنبه ۲۳ مرداد ۱۳۹۸ | سال هفتم | شماره ۱۷۶۶
www.shahrvand-newspaper.ir

هر جا که صحبت از فلسطین یا راه های پیشنهادی برای سازش با اسرائیل می آید، آخم محمد محکم تر می شود و لحنش تند تر. از نظر او موافقتنامه اسللو، یک نقطه سیاه در تاریخ فلسطین است. چند هفته بعد از امضای این موافقتنامه که در سال ۱۹۹۳ امضا شده، از طرف فلسطینی ها «باسر عرافات» حضور داشته و از طرف اسرائیلی ها «اسحاق رابین». بعدها اسرائیلی ها «اسحاق رابین» نخست وزیر اسرائیل را ترور کردند و گفتند ما نمی خواهیم کسی روی کار باشد که با فلسطینی ها صلح کند. «آنها می گویند این جا سرزمین ماست و فلسطینی ها نباید این جا باشند. این حجت بزرگی است علیه کسانی که می گویند چرا با اسرائیلی ها صلح نمی کنید؟» حجت برای ادامه دادن راه مقاومت در فلسطین از نظر او بسیار است؛ مثلاً آخرین قانونی که اسرائیل در سال ۲۰۱۸ تصویب کرده می گوید این جا سرزمین یهود، زبان رسمی آن عبری و پایتخت آن بیت المقدس است. «آنها می گویند فلسطینی ها حق ندارند این جا زندگی کنند. آپارتاید بیشتر از این هم مگر داریم؟» خب پس اسرائیلی ها راه صلح را نمی خواهند.» محمد به تازگی با بان نامه اش را نوشته، درباره شهرک سازی اسرائیل در سرزمین های اشغالی از منظر حقوق بین الملل و در این باره حرف ها دارد؛ از این که قطور اسرائیلی ها بعد از موافقتنامه اسلو به فلسطینی ها گفتند «شما بروید در کرانه باختری و نوار غزه برای خودتان دولت بسازید و درباره دیگر تر نیبات آن بعداً مذاکره می کنیم.» و بعد آن طور که آمارها می گویند، ۴۰ درصد کرانه باختری را شهرک سازی کردند و ۸۰۰ هزار نفر را در آن جا دادند. «آنها سیستماتیک شهرک سازی و بافت جمعیتی فلسطینی را از هم جدا می کنند که نتوانند هیچ رابطهای با هم داشته باشند.» حالا فلسطینی ها می گویند اسرائیلی ها افرادی ترین افراد را انتخاب می کنند و به شهرک ها می فرستند تا آن قدر آنها را اذیت کنند که خودشان از کرانه باختری بروند. آنها منابع آبی را قطع می کنند، راه ها را قطع می کنند و هر کاری که بتوانند برای سخت تر کردن زندگی فلسطینی ها می کنند. «تنها راهی که وجود دارد، مقاومت است. همین که در طول این ۱۰۰ سال در فلسطین مانده اند و دارند زندگی می کنند، خودش مقاومت است. اسرائیل فقط زبان مقاومت را می فهمد، اهل صلح و سازش نیست.»

در سال های گذشته «بی دی اس» یا جنبش جهانی تحریم اسرائیل، مورد پسند فلسطینی ها بوده، اما کسانی مانند محمد معتقدند این تنها راه نیست. جنبش بی دی اس که نام آن برگرفته از کلمات «Sanctions, Boycott, Divestment» و اختصار آنها به معنای بایکوت، سرمایه گذاری نکردن و تحریم اسرائیل است در سال ۲۰۰۵ فعالیت خود را توسط ۱۷۱ سازمان غیرانتفاعی فلسطینی آغاز به کار کرد. این جنبش با ایجاد موسسات غیرانتفاعی فعال در استرالیا، کانادا، آمریکا، فرانسه، انگلیس، اردن و آفریقای جنوبی به دنبال تحریم رژیم صهیونیستی در سه سطح اقتصادی، فرهنگی و آکادمیک است؛ مثلاً اخیراً این جنبش «لیونل مسی»، ستاره فوتبال آرژانتین را قانع کرد که در بازی دوستانه تیم های اسرائیل و آرژانتین که در بیت المقدس برگزار می شد، شرکت نکند، فعالیت های این جنبش باعث شد شرکت خدمات حمل و نقل عمومی رژیم صهیونیستی (ایچید) نتواند در مناقصه ۱۹۰ میلیون یورویی شمال هلند پیروز شود، اعضای این جنبش چندوقت پیش توانستند آدیاس را قانع کنند که در شهرک های اسرائیلی شعبه نزند و ... براساس آمار اسرائیلی ها این جنبش توانسته است میلیون ها دلار به آنها ضرر برساند. «نمی توانیم بی دی اس کنیم و در کنارش مقاومت نکنیم.» از نظر محمد مسأله فلسطین نه مسأله یک مذهب است نه تفکر. «مسأله فلسطین، مسأله انسانیت است، مسأله عدالت است.»